

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 2, Spring 2021, 229-252  
Doi: 10.30465/crtls.2021.31751.1906

## **Lack of Correct Writing and Critical Attitude in Expressing Syntactic Principles**

### **Critique of Form and Content in the Book of Syntactic Theory in the Form of Argumentative Commentary on Mughni al-Adib**

**Malik Abdi\***

#### **Abstract**

Criticism, as a surgical process of literary texts, seeks to express the weaknesses of scientific works and then to explain the strengths and highlight their positive aspects. As one of the meanings of critique in the Arabic word is to take the bird's grain and beak it to remove the healthy grain and to remove the defective and rotten grain. The science of syntax as one of the important disciplines of linguistics has been a strategic weapon of explorers of literary texts, and has always been considered by thinkers to provide critique and to write about scientific compositions. The book under review is an attempt to document some of the syntactic titles presented in the book "Mughni al-Adib", which is itself a new version of "Mughni al-Labib" by Ibn Hisham Ansari. This research is based on a descriptive-analytical method, and the results indicate that there is almost no trace of modernity in reasoning, and the presentation had solid and convincing approach in work. The explanations given by the author under the title of "syntactic revolution" are generally either incorrect, or quoting one of the famous opinions of its predecessors without mentioning their opinion, or attributing some of these opinions to themselves as a new argument and It is the syntactic initiative of the author. The rhythm of the book is also slow, monotonous and boring, and it does not have an attractive shape in terms of writing and processing. Thora's syntactic book is generally an undocumented, unsubstantiated

---

\* Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Ilam, Iran, m.abdi@ilam.ac.ir

Date received: 09/08/2020, Date of acceptance: 20/02/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲۳۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۴۰۰

quasi-scientific work that is far removed from the reference system and is in fact, an unstable and weakened version of important sources in the field.

**Keywords:** Critical Attitude, Syntactic Argumentation, Rhetorical Criticism, Critical Revolution Book.

## فقدان نگارش و نگرش صحیح نقادانه در تقریر اصول نحوی

### نقد فرم و محتوا در کتاب *ثورة نحویة فی هیئة تعلیقہ استدلالیة علی معنی الأدیب* (انقلابی نحوی برمبنای ارائه رویکردی استدلالی به کتاب *معنی الأدیب*)

مالک عبدی\*

#### چکیده

نقد به‌مثابه فرایند جراحی متون ادبی درصدد پی‌جویی و رصد گرانگاه‌های ضعف آثار علمی و به‌دنبال آن برجسته‌سازی نقاط قوت و ابراز وجوه ایجابی آن و درنهایت تضمین سلامت فرمی و محتوایی آثار علمی است. چنان‌که از معانی نقد در لغت عرب دانه‌برداشتن پرنده و مقارزندن او برای برداشتن دانه‌های سالم و کنارنهادن دانه‌های معیوب و فاسد است، دانش نحو نیز به‌عنوان یکی از مفاتیح مهم علوم زبانی سلاح راه‌بردی کاوش‌گران متون ادبی و همواره مطمح‌نظر اندیشمندان برای ارائه نقد و نگارش درباب تصنیفات علمی بوده است. کتاب *موردنقد تلاشی* است برای مستدل‌سازی برخی عناوین نحوی مطرح‌شده در کتاب *معنی الأدیب* که خود نسخه‌ننگاشته‌ای از *معنی‌اللسیب ابن‌هشام انصاری* است. این پژوهش برمبنای روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته و نتایج آن حاکی از آن است که تقریباً اثری از نوگرایی در استدلال و ارائه رویکردی اجتهادی متقن و اقناعی در اثر یادشده به‌چشم نمی‌خورد. تقریراتی که وی تحت عنوان «انقلاب نحوی» از آن یاد کرده عموماً یا عاری از صحت بوده یا نقل و جانب‌داری از یکی از آرای مشهور پیشینیان آن هم بدون ذکر رأی آن‌هاست یا انتساب برخی از این آرا به خود تحت عنوان استدلال جدید و ابداع نحوی نویسنده است. ریتم کتاب نیز کند، یک‌نواخت، و ملال‌آور است و جلوه‌جاذبی از لحاظ نگارش و پردازش شکلی ندارد. کتاب *ثورة نحویة* عموماً یک اثر شبه‌علمی غیرمستند و بدون

\* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران  
m.abdi@ilam.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

پشتوانه‌سازی است که کاملاً از نظام ارجاع و احاله به‌دور بوده و در واقع نسخه ناپایدار و ضعیف‌شده‌ای از منابع مهم موجود در این زمینه است.

**کلیدواژه‌ها:** نگرش نقادانه، استدلال نحوی، نقد بلاغی، کتاب *ثورة تقدیة*.

## ۱. مقدمه

دانش نحو از دانش‌های مترقی حوزه زبان و از اسباب ارتقای دلالت‌های زبانی و نیز ابزاری سودمند در جهت سالم‌سازی محتواهای متون مختلف است و نیز «واسطه است که کژی و کاستی زبان استواری یافته و وضوح تعبیر و سلاست بیان میسر می‌شود... و نیز بدین واسطه است که کتاب و سنت از لحن و تحریف مصون مانده و علوم مختلف با همه تنوع و گونه‌گونی که دارند بر این طریقت استوار گشته و شفافیت می‌یابند» (الطنطاوی ۱۹۹۵: ۹، ۱۰).

بعضی از قدما نیز گفته‌اند: «نحو میزان عربیت و منشوری است که به‌واسطه آن راجع به همه صور موجود در عربیت حکم می‌شود» (القلقشندی ۱۹۲۲: ج ۱، ۵). درکنار این، باید بدین نکته نیز توجه و اذعان داشت که علم نحو به‌مثابه ابزاری توان‌گر است برای اصول استنباط و درج مفاهیم ریشه‌دار در ذهن مخاطب از طریق اصول استقرایی خود و کارکردهای قیاس‌محوری که در درون خود نهفته دارد و همین قابلیت قیاس‌محور نحو را به یک دانش کوششی و اجتهادی در فهم جزئی‌نگر لایه‌های پنهان کلام عرب مبدل می‌سازد، به‌گونه‌ای که اغلب نحویان و علمای اصول در تعریف خود از علم نحو آن را به‌مثابه مطلق قیاس به‌کار برده‌اند؛ از آن جمله در تعریف کسائی از علم نحو می‌بینیم که اذعان می‌دارد: «نحو یقیناً یک قیاس موردتبعیت است و تنها به‌واسطه اوست که در هر علمی انتفاع حاصل می‌شود (شعر)» (الجلالسی ۱۹۷۱: ۹۱). در لغت نیز نحو از ماده «نحا ینحو» به‌معنای قصد و آهنگ‌کردن و پی‌جویی و روی‌نهادن به سو و جهتی است (بنگرید به ابن‌جنی ۱۹۵۲: ج ۱، ۳۴). نقد نیز در زبان عرب «غل و غش‌زدایی و زدودن وجه تقلبی در پول و وجوه نقدی رایج است» (الجوهری ۲۰۰۸: ۱۰۶۲)؛ و نیز به‌معنای «آزمودن به‌جهت تشخیص خوبی از بدی و اصل از تقلبی است، و نقد درهم و دینار نیز به‌معنای اظهار تقلبی یا اصل بودن آن است، و نقد کلام نیز به‌معنای اظهار حسن و قبح و معایب و محاسن آن است» (مصطفی و آخرون ۱۹۸۹: ج ۲، ۹۴۴). در *لسان‌العرب* نیز آمده است که «نقد الطائر الحب یعنی آن‌گاه که پرنده دانه را یکی‌یکی بردارد و این کار او مانند نوک‌زدن

است؛ و نیز به معنای مارگزیدگی و گزش مار نیز هست» (ابن منظور ۲۰۰۵: ج ۴، ۳۹۹۷). پس چنان که می بینیم، نقد تنها تاخت و تاز نیست، بلکه تاختن و ساختن است! نقد تعاملی دوسویه میان نقاد و مؤلف است که کار آنان را به اصلاح و تدبیر می کشاند؛ اصلاح خطاها و تدبیر برای ارتقای سطح کیفی محتوا.

بنابراین نقد، برخلاف تصور همگان، باید مخرب باشد! آری! یعنی جنبه تخریبی آن در ازاله و اصلاح نقاط ضعف اثر مورد نقد باید نمود یابد و گامی در جهت پیرایش متن از کاستی ها و تزلزل باشد. به نظر نگارنده، نقد حکم «پرتودرمانی» آثار علمی و ادبی را دارد که سلول های سرطانی اثر را می کشد و راه را برای رشد و تکثیر یاخته های مثبت و اثربخش هموار می سازد. درحقیقت، نقاد خود را شریک اثر تألیفی می داند و به مثابه کسی که می خواهد کودک نوپای اثر را رشد دهد و راه برده، در مسیر کیفیت بخشی به این اثر علمی گام برمی دارد و نقاط ضعف و قوت را هم زمان بر ملا می سازد و در واقع طفل نوپای اثر را با جرح و تعدیل به رشد و تعالی می رساند.

### ۱.۱ پیشینه پژوهش

مقاله یدالله رفیعی و رعنا عبدی «روش شناسی کتاب *الأصول فی النحو* ابن سراج (با تکیه بر نقد و بررسی ویژگی های کتاب)» (۱۳۹۸) که به بررسی نظم منطقی کتاب و روش شناسی نحوی ابن سراج پرداخته و ابتکار هوشمندانه وی را در تلفیق مبانی و اصول دو مکتب کوفه و بصره در نحو مورد بررسی قرار داده است. هم چنین، مقاله ای با عنوان «کتاب *النحو الأساسی* در ترازی نقد» (۱۳۹۶)، نوشته وصال میمنندی و سمیرا صدیقی مورنانی، به معرفی و بیان مهم ترین نقاط ضعف و قوت کتاب پرداخته است. در مقاله «بررسی و نقد ترجمه و شرح *مبادی العربیه* ۴ (قسمت نحو) شرح سیدعلی حسینی» (۱۳۹۱)، جواد دهقانیان و صدیقه جمالی پس از بررسی ماهیت ترجمه ای کتاب و صحت و صقم مطالب مندرج در آن به بیان نقاط ضعف این اثر در سه سطح اشکالات علمی، اشکالات حروف چینی و ویرایشی، و اشکالات نگارشی پرداخته اند.

در باره اصل کتاب *معنی اللیب* ابن هشام نیز تاکنون پژوهش هایی بدین شرح صورت گرفته است: مقاله ای تحت عنوان «دراسة و نقد لکتاب *معنی اللیب عن کتب الأعراب* لابن هشام الأنصاری» (۱۳۸۹)، نوشته سیدعلی میرلوحی و اختر علوی که نگارندگان پس از شرح و معرفی مختصر کتاب و صاحب اثر به نقد *معنی اللیب* از چهار جهت تناقض و لغزش در

بیان وجوه اعرابی، برخورد دوگانه در تمسک به رسم الخط مصحف، استفاده از آرای نحویان بدون اسناد آن به صاحبانش، و خطا در نسبت آرای نحوی به صاحبانش پرداخته‌اند. مقاله «تأملی بر کتاب معنی الأریب فی تهذیب معنی اللیب عن کتب الاعاریب» (۱۳۹۸)، نوشته جواد آسه، به نقد مقدمه و محتوای معنی الأریب پرداخته که خود نسخه نونگاشته معنی الأدیب است. هم‌چنین، مقاله «بررسی و نقد معانی حرف جر باء از دیدگاه ابن هشام انصاری» (۱۳۹۳) به قلم غلام‌حسن محبی و بتول علوی که حاوی مطالبی راجع به واکاوی معانی منعکس شده از حرف باء در کتاب معنی و چالش‌های موجود بر سر راه برگردان این معانی است. کتابی نیز با عنوان نقد استشهادات قرآنی معنی اللیب (۱۳۹۳) نوشته سیدعباس قدیمی‌نژاد به چاپ رسیده که نویسنده در آن، ضمن معرفی ابن هشام و تبیین جایگاه علمی وی، اشکالات نسبتاً پرشمار او در استشهاد به آیات قرآن کریم را گوش‌زد کرده و مواردی از لغزش او را در تبیین موضوعات علمی و ادبی حوزه صرف و نحو بیان کرده است.

## ۲.۱ پرسش‌های پژوهش

۱. نگارنده چه قدر در پیروی از نظام ارجاع و مستندسازی محتواهای استدلالی خویش تحت عنوان انقلاب نحوی موفق بوده است؟
۲. نگارنده تا چه حد در تصحیح نگاه استدلالی خود در جرح و تعدیل آرای مطرح شده در کتاب معنی الأدیب توفیق داشته است؟
۳. آرای منحصربه‌فرد مطرح‌شده نگارنده تا چه حد منطقی‌پذیر و غیرساختارشکنانه بوده و بر مبنای رویکردهای نحوی متقن و باورپذیر ارائه شده است؟

## ۲. معرفی کلی اثر

### ۱.۲ اطلاعات شناختی کتاب

کتاب *ثورة نحویة فی هیئة تعلیقة استدلالیة علی معنی الأدیب* نوشته حمید حاجی‌علی است که در ۲۰۷ صفحه و شمارگان دو هزار نسخه نخستین‌بار در سال ۱۳۸۴ و در انتشارات تشیع در شهر مقدس قم، به‌عنوان یک اثر نقدی تحلیلی نحوی، به‌چاپ رسیده است. کتاب بنابر سال چاپش فاقد ضوابط استانداردهای بین‌المللی فهرست‌نویسی پیش از انتشار (فیبا) است. قیمت آن نیز برای سال ۱۳۸۴ در چاپ نخست ۱۲۰۰ تومان درج شده است. کتاب حاضر، بنابر ادعای مؤلفش، اثری است تعلیقی و استدلالی بر کتاب معنی الأدیب که نگاشته جمعی از

پژوهش‌گران حوزه علمیه قم است، و در واقع نسخه نونگاشته و تهذیب‌شده مغنی‌اللیب ابن‌هشام انصاری است که بنابر توضیحات نگارندگان، باتوجه به کثرت شواهد شعری موجود در اثر ابن‌هشام و نیز وجود پاره‌ای از شواهد شعری منافی عفت و در تعارض با عرف اخلاق عمومی، به نحوی آراسته و پیراسته شده که از وجود چنین شواهدی مبرا شده است.

## ۲.۲ فصل‌بندی و محورهای اصلی و ساختاری کتاب

کتاب فصل‌بندی خاصی ندارد و شاید این امر ناگزیر به تبعیت از متن اصلی دو کتاب مغنی‌اللیب و مغنی‌الأدیب صورت گرفته باشد که در باب اول به مسائل مربوط به معانی حروف و ادوات می‌پردازند و مؤلف نیز در یک تسلسل خشک و بی‌رونتق و دنباله‌روانه صرفاً به چیدمان ادوات یادشده در متن کتاب بسنده کرده و هیچ ذوق و ابداعی در آن اعمال نکرده است و در واقع نشانی از عملکرد تحول‌گرای مؤلف در چیدمان فهرست مطالب و عنوان‌بندی آن به چشم نمی‌خورد. چنان‌که مؤلف اثر خود را *ثورة نحویة* نامیده است، انتظار می‌رود این مشی انقلابی را از همان آغاز *طلیعة* فهرست‌بندی آشکار کند که چنین نکرده است. مدخلی که برای ورود به مباحث کتاب ایراد شده بسیار کوتاه و ابتر است و در واقع کیفیت یک دیباچه پویا و خوداتکا برای آماده‌سازی مخاطب به‌منظور ورود به مباحث اصلی کتاب را ندارد و در همان چند سطر کوتاه تعارفات و تکلفات غیرعلمی و غیرضروری بر مدخل کتاب سایه می‌اندازد. جالب آن‌که خود مؤلف نیز اظهار می‌دارد که قصد و انگیزه‌ای برای نگاشتن کتاب در این باب نداشته است و اگر اصرار هم‌راهان و طالبان علم نبود، هرگز پای در چنین وادی‌ای نمی‌نهاد که این شاید رگه‌هایی از عدم رویکرد متعهدانه علمی را در نزد مؤلف در قبال پرکردن خلأهای موجود در این زمینه به ذهن خواننده برساند، چنان‌که ایشان تصریح داشته، به توصیه و اصرار دیگران اقدام به این امر کرده که اساساً روحیه‌ای نامناسب و منفعلانه برای نگاشتن کتاب در چنین وادی سخت و سهمگینی است و بعدها در متن کتاب نیز نشانه‌های این بی‌حوصلگی را در نگارش و نگرش مؤلف می‌بینیم که بدان اشاره خواهد شد.

## ۳.۲ نقدی بر عنوان کتاب

عنوان کتاب به‌مثابه ویتروینی است که باید جذابیت محتوایی کتاب و نقدوارگی مضمونی آن را به‌صورتی وزین بازتاب دهد و با محتوا رابطه مستقیم نیز داشته باشد.

در عین حال اشاره‌ای محدود و جزئی‌نگر به بخش‌هایی محدود از کتاب نباشد، بلکه به نحوی اشاره‌ای عام و مفهومی به محتوای کلی کتاب باشد و اندیشه‌ای که به‌طور نامحسوس در متن آن موج می‌زند. هم‌چنین، عنوان باید منجر به ایجاد رابطه‌ای دوسویه و حقیقی میان مخاطب و صاحب اثر شود؛ چراکه به‌منزلهٔ کلید گره‌گشای محتوای اصلی کتاب است و در انتخاب آن باید دقت فراوان شود (علاءالدین محمود ۲۰۱۹: <<http://www.alkhaleej.ae/supplements>>).

بنابراین، عنوان باید پویا و خودکفا و دارای استقلال شخصیتی و ذهنیت‌ساز باشد؛ چراکه در واقع گذرواژه و رمزگشای مفاهیم علمی کتاب است، بنابراین باید از فضاسازی‌های وهمی و تحریک‌کنندهٔ صرف به‌دور باشد. به نظر می‌رسد، مؤلف محترم در اختیار عنوان خود صرفاً تحریک‌کنندگی و جنبهٔ انگیزشی مخاطب را در نظر داشته و سعی کرده است تا با انتخاب عنوانی چالشی، پرطمطراق، و پرهیاهو مخاطب را غرق در جاذبه‌های شنیداری این اسم کند: «ثورة نحویة» (انقلابی نحوی). در صورتی که کتاب نه تنها رویه‌ای شورش‌گرانه و انقلابی و تازنده در بازپرداخت مضامین نحوی ندارد، بلکه در بسیاری موارد در کنار تحلیل‌های خشک و سترون حرکتی خاموش و خزنده و بی‌بضاعت داشته است. ضمن آن که اهتمام به انتخاب عناوین انگیزشی و پرجاذبه بیش‌تر مناسب ژانرهای سینمایی و فرایند تیتراژ ژورنالیستی بوده و در حوزهٔ زبان و ادبیات خالی از وجه است.

### ۳. کیفیت فنی و ظاهری اثر

#### ۱.۳ طرح جلد

نقطهٔ قوت طرح روی جلد «خط ثلث» آن است که از خطوط زیبا و خوش‌نقش‌ونگار اسلامی است و مناسب تحقیق و نگارش در ابواب مختلف علوم عربی از جمله نحو است. «الف‌های کشیده و بلند و دوایر نسبتاً کم‌عمق و باز از خصوصیات این خط است» (فضایلی ۱۳۶۲: ۲۹۲). هم‌چنین، «تزیینات و حروف خفیفه، به‌منظور یک‌نواخت کردن خط و زمینه، برقراری نسبت میان سیاهی خط و سفیدی داخل حلقه‌های حروف (تعادل سواد و بیاض) و آراستن حروف و کلمات به‌نحو بارزی به‌کار می‌روند» (همان: ۲۶۳-۲۶۴). بنابراین همین ساختار هندسی خط ثلث که مبتنی بر نحوهٔ انتخاب قلم و پیچ و دوران‌های ممتد و «تلفیق میان ۱/۳ سطح خطوط مستقیم و ۲/۳ دور خطوط منحنی در شکل حروف و کلمات



آن است» (منشی قمی ۱۳۵۹: ۱۶-۱۷) حسی آرامش‌بخش و جلوۀ بصری متوازن و مطبوعی را در پیش چشمان مخاطب پدیدار می‌کند.

اما انتخاب طرح جلد بسیار ابتدایی و ناقص، غیرهوشمندانه، و نامتجانس با عنوان و محتوا بوده و یادآور محراب‌های نماز یا کتیبه‌های به‌جامانده از میراث اسلامی است و هیچ‌سختی با طرح یک فضای خلاقانه و هوشمند برای طرح مباحث نحوی و تصویری پیش‌برنده و منسجم با فضای کلی کتاب ندارد. تلفیق رنگ‌های موجود بر روی جلد کتاب و انتخاب رنگ سیاه مغشوش و غیرمسطح در حاشیۀ طرح روی جلد نمایی غیرمعقول به کتاب می‌دهد و پرتوهای منفی ساطع‌شده از این رنگ سامانه‌های چشمی مخاطب را می‌آزد. چنان‌که می‌دانیم، رابطه مستقیمی میان رنگ و عناصر شخصیتی و روان‌شناختی وجود دارد. از جمله آن‌که رنگ اساساً «قدرت ایجاد تأثیرپذیری روانی در انسان را داراست، چنان‌که قدرت رونمایی از ابعاد شخصیتی انسان را نیز داراست» (مختار عمر ۱۹۹۷: ۱۸۳). رنگ سیاه، چه به‌لحاظ روان‌شناختی و چه به‌لحاظ جلوه‌های بصری و چه به‌لحاظ نسبت بازتاب‌دهندگی الکترومغناطیسی، نمادی سلبی و مخرب و تشویش‌گذار در چرخۀ روان‌سنجی و شخصیتی مخاطب به‌شمار می‌آید. از جمله آن‌که «سیاه نماد اندوه و درد و مرگ است. و نیز نماد ترس از نادانسته‌ها و تمایل به پوشاندن است» (Graves 1951: 408). و نیز «به‌سبب این‌که رنگ‌زداست و رنگ‌وارگی را سلب می‌کند حامل پیام نیستی و فناست» (Luscher 1978: 75). بنابراین، استفاده از رنگ سیاه «و ارتباط آن با بدبینی و معانی سلبی یک امر تصادفی نیست، بلکه به‌سبب استفاده از آن در مناسبت‌های حزن‌انگیز و ماتم‌کده‌هاست» (مختار عمر ۱۹۹۷: ۲۰۱). بنابراین، هیئت ظاهری کتاب به‌لحاظ طراحی جلد و ساختارهای انتخاب رنگ و تلفیق آن بسیار ناموزون و بازتاب‌دهندۀ احساسات منفی و گریزنده است و به‌نظر پژوهنده اصلاً مناسب کار تألیفی در حوزه‌های نحوی نیست. چونان‌که علم نحو دارای جفاف و ساختاری خشک و غیرمنعطف است و معمولاً دانشجویان را از خود می‌راند، حال اگر با چنین عناصر رنگی نامتوازن و زنده‌ای نیز تلفیق شود، درجۀ روی‌گردانی خوانندگان از آن دوچندان خواهد شد. پسندیده این بود که از طرح جلدی با رنگ‌های روشن و دلالت‌های پویا و بهجت‌انگیز استفاده می‌شد و با تلفیق آن با حجم‌های دورانی، منعطف، دارای انحنا، تحدب، تقعر و انتخاب طرح‌هایی از نقاشی‌های کوبیستی یا امپرسیونیستی و نقوشی تذهیبی و نگارینه‌ها و نقاشی‌های تلفیقی با نگارگری ایرانی با ابعاد بزرگ‌تر جلوه‌های شایسته به طرح روی جلد می‌بخشید و گامی در جهت روان‌سازی مفاهیم نحوی در ذهن دانشجویان و طلاب جوان برمی‌داشت.

## ۲.۳ میزان رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش تخصصی (اغلاط صرفی، نحوی، و نگارشی کتاب)

### ۱.۲.۳ اغلاط مهم نگارشی

در آخرین صفحه کتاب و در ذکر صلوات در بیان سال ۱۴۲۵ عدد چهارصد را به حروف «أربعمائة» و «خمس» را مذکر آورده است که هردو اشتباه‌اند؛ چراکه «همزه مفتوح و در وسط کلمه باشد، متناسب با حرکت حرف ماقبل خود نوشته می‌شود» (الغلاطی ۲۰۰۰: ۱۴۸)؛ یعنی «مئة» طریقه ضبط صحیح این کلمه است و بنابر کسره پیش از همزه باید بر کرسی یاء نوشته شود، و به جای أربعة نیز باید از لفظ اربع استفاده شود. در صفحه ۷۸ نیز یک حرف لام در «الفظ» جا افتاده است که باید «اللفظ» شود. در پاورقی صفحه ۱۳۶ «زیارت عاشوراء» درج شده که عجیب و غلط است و باید به وجه عربی و با تایی مربوط مدور درج شود: «زیارة عاشوراء». در آیه وارد شده در ذیل صفحه ۱۵۶، چهار سطر مانده به آخر، یک حرف لام از ظالمین ساقط شده و «بَسْ لِظَالِمِیْنَ» درج شده که درست آیه این است: «بَسْ لِظَالِمِیْنَ بَدَلًا». هم‌چنین، در صفحه ۱۶۷، شش سطر مانده به آخر، در دو کلمه «یَسْئَلُهُ وَ السُّؤَالُ» در کتابت همزه دچار اشتباه شده و وجه صحیح آن‌ها «یَسْأَلُهُ وَ السُّؤَالُ» است. در ۱۷۰، سه سطر مانده به آخر، مؤلف هم‌چنان در نگارش صحیح همزه دچار اشکال جدی است و دو بار فعل «جاءنی» را به صورت جائنی درج کرده است. به نظر می‌آید، چنین مواردی از سهو و عدم اتقان در درج وجوه صحیح نگارشی الفاظ عربی در این سطح از نگارنده محترم پذیرفتنی نیست. در سطر اول و دوم از صفحه ۱۵۷ نیز، عبارت «ولیس فی العرب کلمة تحتاج... الخ» به نظر می‌رسد باید وجه صحیح عبارت این‌گونه باشد: «لیس فی العربیة کلمة...» یا «لیس عند العرب أو فی کلام العرب کلمة...» تا مفهوم جمله درست تفسیر شود.

### ۲.۲.۳ اغلاط ناشی از عدم مطابقت جنسیتی (تذکیر و تأنیث)

در صفحه دوازده، بند ۳، به جای کلمه «حروف» باید از «حرف یا أحرُف الاستفهام» به صیغه جمع قله استفاده می‌شد که صحیح‌تر و فصیح‌تر است؛ چراکه از میان ادوات استفهام تنها دو مورد آن‌ها حرف‌اند (همزه و هل) و مابقی اسم هستند، لذا تعبیر حروف استفهام برای این منظور نارساست. در صفحه ۲۱ در عبارت «لم یثبت کون ال موصولة لا اسمیا و لا حرفیا» که پیداست «ال» را مؤنث تقدیر کرده و خبر شبه‌فعل کون را موصوله

به وجه تأنیثی ذکر کرده، در دو کلمه مابعد آن به یکباره به وجه تذکیر عدول کرده «لا اسمیاً و لا حرفیاً» که طبعاً و عقلاً اگر در ابتدا «ال» را مؤنث فرض کرده است، باید در این جا هم گفته شود: «لا اسمیة و لا حرفیة». در صفحه ۲۵ نیز همین سهو در عدم تطابق میان مذکر و مؤنث به چشم می خورد، آن جا که گفته است: «أی الوُصْلِیَّةُ یکون حرفاً!» و باید فعل «تکون» جای گزین آن شود.

صفحه ۴۰ سطر دوم از بالای صفحه «لو جئت بأحدهما مکان الآخر» غلط و درست آن «لو جئت بإحدهما مکان الأخری» است؛ زیرا پیش تر عبارت «لا تکونان مرادفتین» آمده و بنابراین مطابقت با وجه تأنیث واجب است. در صفحه ۶۷ سطر ۹ خبر آن منصوب آمده «وقد ذکرنا فیما مضی أن هزّ ذا وجهین» که باید «أن هزّ ذو وجهین» شود. در صفحه ۶۸، سه سطر مانده به آخر، هم دو خطای هم زمان مرتکب شده است: «لأنها أيضا ذات فائدة» که هم باید ذات تبدیل به ذات شود چون خبر از مؤنث است و هم به جای اعراب نصب مرفوع شود: «لأنها أيضا ذات فائدة».

صفحه ۷۸، دو سطر مانده به آخر، «فإن ألف ما النافية تُحذف فی التلْفُظ وإن کان ثابتاً فی الكتابة» که باید تذکیر کان و ثابتاً لحاظ شود: «وإن کانت ثابتة فی الكتابة»؛ زیرا به ألف برمی گردند که آن ها را مؤنث قلمداد کرده است. در صفحه ۹۸ بند ۵ «دخول الفاء علی المسائل الستة»، باتوجه به وجوب مغایرت عدد با معدود در مسئله جنس، باید کلمه الستة مذکر بیاید «المسائل الستة»؛ زیرا مسائل جمع مسئله و مسئله مؤنث است و مخالفت وجوبی است. در صفحه ۱۳۱ بند ۳ سطر نهم «هذه اللام مختصّ ب...» درج شده که «مختصّة» به وجه تأنیث درست است. در صفحه ۱۴۷ سطر ۳ از پاراگراف پنجم عبارت «أن المفهوم موجودان» درج شده که اسم آن در ان مرفوع به الف آمده و خطای فاحشی است و وجه درست آن «أن المفهومین موجودان» است. در صفحه ۱۵۱ بند ۱ ذیل ص ۲۱۸ «هذه الدعوی تحتاج» صحیح است که به اشتباه «یحتاج» نگاشته شده است.

در عبارت «إن الكلمة اسما کان أو حرفاً أو...» در سطر یکی مانده به آخر در صفحه ۱۵۷ باید «إن الكلمة اسما کانت» به تأنیث فعل کان باشد که به کلمه برمی گردد و مؤنث است. صفحه ۱۷۳ ذیل ص ۲۵۶ عبارت «هذا الکلام مبتنی علی أن...» آمده که مبتنی مقوص و در موضع رفع است و یاء آخر آن واجب السقوط است «هذا الکلام مبتنی علی...» که این اشکال را در نخستین سطر صفحه ۱۹۸ نیز تکرار کرده است.

#### ۴. بررسی ساختار حجمی و چهارچوب کلی تدوین اثر

##### ۱.۴ نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر (تسلسل عناوین کلی اثر)

کتاب حاضر چون الگوی نظم سامان‌یافته‌ای از پیش دارد (کتاب *معنی‌الآدیب* که برای آن تعلیق نوشته شده است)، بنابراین از لحاظ طراحی ساختار انسجامی اثر مطلقاً دچار مشکل نبوده و بنابر تبعیت گام‌به‌گام نویسنده از اثر موردتعلیق دیگر مجالی برای خودنمایی و بروز توانمندی نویسنده در نظم‌دهی و طراحی الگوی کاربردی در فضای کلی اثر به‌وجود نیامده است. کتاب بیش‌تر یک روایت‌گری نحوی است تا یک حرکت نقادانه علمی و اثرگذار که قصد تحلیل و ارائه الگوهای اصلاحی را داشته باشد. نویسنده در این بخش غافل از آن بوده است که برای ورود به هر مبحث از باب توطئه و تمهید درابتدا سخنی چند بنگارد و اندکی برای مخاطب زمینه‌سازی کند و صورت‌بندی ذهنی متناسبی با ایده‌های نحوی خود برای ورود به بحث ارائه دهد. به همین علت کتاب درحد یک جزوه چاپی یا یک اعلامیه مفصل چندین صفحه‌ای است و اثری از خلاقیت و سامانمندی، چه در ارائه و چه در تحلیل مباحث آن، به چشم نمی‌خورد.

##### ۲.۴ میزان اعتبار و تازگی منابع به‌لحاظ علمی

یکی از نقاط بسیار مایوس‌کننده در این اثر استفاده‌نکردن از هیچ‌گونه منبع و مصدر دست‌اول یا دست‌دومی است. تقریباً هیچ‌گونه ارجاعی در این کتاب وجود ندارد و مؤلف از صدر تا ذیل کتاب خود را با تقریر ایرادات شخصی بدون استناد و غیرهدف‌مند هدر داده و حتی برای اثبات ادله و آرای که از خود در زمینه‌های مختلف نحوی بروز داده ارجاع و احاله‌ای به منابع اصیل و دست‌اول نداده است. کتاب در همان آغاز به مباحث نظری و مقدماتی نیاز داشت که باید با منابع تراز اول پشتوانه‌سازی می‌شد که چنین اتفاقی در متن کتاب اساساً رخ نداده است. این رویکرد به‌لحاظ اعتبار و اخلاق علمی و پژوهشی نکوهیده و غیرقابل‌فهم است و اصولاً در قرن حاضر هیچ جوینده علمی به خود اجازه نمی‌دهد تقریرات و خودنگاشته‌های به‌ظاهر اجتهادی یک مؤلف را بدون کوچک‌ترین استنادی مطالعه کند و کتاب به‌لحاظ وجود این نقیصه ارزش علمی چندانی در محافل دانشگاهی ندارد. هم‌چنین، با این رویکرد نادرست مؤلف، امکان اصالت‌سنجی منابع و سنجش میزان دقت و رعایت امانت علمی در نحوه ارجاع‌دهی نیز از ناقد کتاب سلب شده است.

## ۵. تجزیه و تحلیل و بررسی محتوای علمی مسئله (در دو سطح بلاغی و نحوی)

### ۱.۵ اشکالات رویکرد نقادانه در سطح بلاغی

#### ۱.۱.۵ نارسایی در تبیین صحیح معانی مستفاد از استفهام

نکته‌ای را مؤلف در ذیل صفحه ۱۳ درباره استفهام بیان کرده که مسئله یا برداشتی ذوقی و شخصی است که ایشان عبارت «معانی استفهام» را برای عناوینی هم‌چون تهدید، توییح، وعید، تشویق، تعجیز، و... درست ندانسته است و می‌نویسد که معنای استفهام همان معنای حقیقی انشائی آن است و همه این موارد در واقع انگیزه‌های استفهام‌اند، نه معنای ای که برای استفهام به کار رفته باشند. لازم است بیان شود که لفظ معانی جمع معنی و به معنای مقصود و شیء منوی و مورد نظر است و اگر ما بنابر تعبیر مؤلف معنای استفهام را تنها یک وجه و آن هم حقیقی انشائی بدانیم، در واقع حصاری درباره شمولیت حوزه دلالت استفهام کشیده‌ایم. بنابر فرض مؤلف وجه انشائی تنها معنای استفهام نیست، بلکه انشائی بودن اصلاً از معانی استفهام نیست، بلکه انشائیت ذات استفهام و ماهیت سیاق‌های استفهامی را در مقابل جملات خبری نشان می‌دهد و از معنای استفهام به‌شمار نمی‌رود. بنابراین، انشاء مبین نوع استفهام و وجه تمایز آن در قیاس با وجوه خبری است، نه معنای استفهام و آن‌چنان‌که در کتب معتبر بلاغت نیز آمده که استفهام یکی از انواع انشاء طلبی است و در واقع انشاء مشتمل بر استفهام است و در کنار انواعی چون تمنی و نداء، و...؛ و استفهام در ذیل تصنیف (و رده‌بندی) است که سرشاخه آن انشاء است (بنگرید به الخطیب القزوی ۲۰۰۳: ۱۰۸)، نه این‌که انشاء معنی استفهام باشد. تمامی کتب دست‌اول بلاغت نیز این اغراض را در ذیل «معانی» متعدد استفهام برشمرده‌اند، نه «دواعی و انگیزه‌های» آن بنابر زعم مؤلف (همان: ۱۱۲). هاشمی نیز در جوهر می‌گوید:

موضوع علم معانی لفظ عربی است، از این جهت که «معانی ثانویه» را افاده می‌کند که مدنظر گوینده است. یعنی دو دسته از معانی متصور است؛ یکی معانی اولیه که از خود لفظ به‌حسب ترکیب و ساختار آن فهمیده می‌شود و اصل معناست و دیگری معانی ثانویه که دلالت لفظ در لایه‌های بعدی آن است که کلام به‌سبب آن‌ها تکوین می‌یابد و به همین منظور است که مقتضای حال را همان معنای ثانی گفته‌اند (الهاشمی بی تا: ۴۶-۴۷).

در *مفتاح العلوم* نیز ذیل همین عنوان آمده است: «و بدان که در بسیاری از موارد پیش می‌آید که این کلمات (ادوات استفهام) معانی دیگری شبیه آن‌چه از معانی [پیشین] ذکر شد

به‌مدد قرائن و احوال از آن‌ها برخاسته و دریافت می‌شود، مانند معنی تعجب و...» (السکاکی ۱۹۸۷: ۳۱۳-۳۱۴). بنابراین همه آن‌چه از اغراض ثانوی استفهام مستنبط می‌شود، صرفاً معنی است. انگیزه‌های ثانوی بلکه مفاهیم و معانی عرضی است که در کنار معنای اصلی و بنیادین از آن برداشت می‌شود و اصرار مؤلف بر انگیزه‌نامیدن معانی مجازی استفهام سعی‌ای بیهوده و مخالف اصول مطرح‌شده معنایی در کتب بلاغت و نحو است.

### ۲.۱.۵ فقدان نگرش صحیح نقدی به کارکردهای ادوات قصر

مؤلف در صفحات ۴۷ و ۴۸ مقوله حصر به اینما را اساساً زیرسؤال برده و از حیث ادوات قصر خارج ساخته است و تنها با اکتفا به رأی ابوحنیفان و فخر رازی که قائل به وجه توکید برای اینما هستند (بنگرید به الفخر الرازی ۱۹۸۱: ج ۱۲، ۳۰)، «اینما» را صرفاً اداتی برای افاده توکید دانسته است، آن هم بدون احوال و استناد واضح و مشخص. البته در این‌که فخر رازی اینما را صرفاً برای توکید و فاقد وجه حصری دانسته است تردید وجود دارد؛ چراکه خود فخر رازی نیز در جاهایی از قرآن، نظیر آیه ۱۰۸ سوره انبیاء و ۲۰ آل عمران، اینما را مفید وجه حصری دانسته و جالب آن است که ادله و اشکالات وارد بر وجه حصری‌اش را نیز قاطعانه پاسخ می‌دهد، پس خود فخر رازی نیز که موضع استناد مؤلف کتاب برای رد وجه حصری اینما بوده است، کاملاً و به‌طور مطلق به غیرحصری بودن اینما اذعان ندارد (بنگرید به الفخر الرازی ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۱۳، ج ۲۲، ۲۳۳). البته، غیرحصری دانستن اینما از سوی فخر رازی «بنابر تعصب در اعتقاد به مبانی اهل تسنن و به‌منظور زیرسؤال بردن حصر در آیه ولایت امیرالمؤمنین (ع) - مائده: ۵۵ - بوده که از سوی برخی مفسرین شیعه به‌نحو مقتضی و مبسوط بدان پاسخ داده شده است» (بنگرید به مکارم شیرازی ۱۳۸۷: ج ۴، ۵۳۷-۵۴۵). هم‌چنین ادعا کرده که مقوله استنباط حصر از اینما مربوط به قرون اخیر است و در نصوص قدیمی کتاب و سنت اثری از وجه قصری برای اینما به‌چشم نمی‌خورد و بدین منظور بعضی از آیات مقرون به اینما را که بنابر وضوح معنایی شان تنها با وجه تأکید نیز تبیین می‌شوند آورده و به آن‌ها برای اثبات دعوی خویش استشهاد کرده است. این درحالی است که در تمامی منابع اصیل بلاغی و نحوی اینما یکی از مؤکدترین ادوات افاده قصر بوده و نیز آیات زیادی در قرآن به‌چشم می‌خورد که جز با تأویل وجه قصری اینما معنای آن صحت نمی‌یابد، آیاتی از قبیل «اینما المؤمنون إخوة»، «اینما امره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون»، «اینما تُنذرُ من اتَّبَع الذکر»، و «اینما الحیاة الدنیا لعبٌ و لهو» که قصر حقیقی است و آیات متعدد دیگری که هرکدام تنها با ایحاء

دلالت‌های قصری موجه می‌شوند. عبدالقاهر جرجانی نیز در صفحات ۲۱۷ تا ۲۲۰ از کتاب خود، *دلائل الإعجاز*، به اثبات وجه قصری *إنما* و البته بیان فروق قصری آن با نفی و استثناء می‌پردازد و برخی آیاتی را که مؤلف محترم بدان استشهاد کرده و خارج از حیز قصر دانسته، نیز بر وجه انحصاری *إنما* تعلیل می‌کند (بنگرید به الجرجانی ۲۰۰۱: ۲۱۷-۲۲۲). پس به‌جا نیست که مؤلف به هر قیمتی و به هر بهایی و صرفاً برای نشان‌دادن شخصیت متمایز و احیاناً منحصربه‌فرد خود در توجیه استدلالات نحوی دست به هر جرح، تعدیل، تشویش، انتساب، و انتحال نابه‌جایی بزند.

### ۳.۱.۵ مراعات اسلوب صحیح بیانی و گفتاری شرط لازم بلاغت

در سطر ۲ از صفحه ۱۳۷ مؤلف براساس رویه تند و تهاجمی خویش در برخورد با آرایسی که موردپسند ایشان نیست با الفاظی نظیر «سخافته الفاحشة» اظهارنظر تند و بسیار گزنده‌ای را درقبال مصنف کتاب بیان می‌دارد. جالب است که خود او در چند جای کتابش در صفحات پیشین از اندکی خشن‌شدن کلام ابن‌هشام درقبال آرای نحویون منزجر شده و آن را تعریض و به‌دور از ادب دانسته است، ولی خود به‌دفعات با تعبیری چون این و نیز «البشاعة الفاحشة والنشاشة والخبیط و التهجين والمريض و أی مرض انجر بهم (چه مرضی دارند این‌ها که...!)، وأفحش کلام سمعته حتی الآن والتشويشات العلمیة والأراجيف و الأضحوکات والأکل من القفا (لقمه را دور سر پیچاندن)، و... پای را در جولانگه تاخت‌وتاز به ساحت صاحب مغنی گذاشته و به‌تندی بر وی هجوم برده است که این هم ناقص کلام و ادبیات خود اوست و هم به‌دور از آداب علمی - تصنیفی است.

### ۴.۱.۵ بلاغت متمایز «ما»ی موصول در اطلاق بر جماعت عقلا

در صفحه ۱۶۱ بند ۱ (وسط صفحه) اظهار نوشته که اطلاق «ما» بر جماعت عقلا وجه ضعیف استعمال «ما» و نشانه ضعف دلالت کارکردی آن است که خود صاحب مغنی نیز به همین مقوله نظر داشته است. ناقد معتقد است که برخلاف تصور رایجی که اعتقاد دارد در مبحث موصولات و اسماء استفهام و ادوات شرط عموماً من برای عاقل و ما برای غیرعاقل استعمال می‌شود، بنابر شواهد متعدد و متقنی در قرآن کریم، ملاحظه می‌شود که اتفاقاً آن‌جا که عقلاً در مراحل عقلانیت به تکامل و بلوغ رسند و از عقلای دیگر متمایز و متعالی‌تر شوند، به‌جای من از ما برای آن‌ها استفاده می‌شود تا به‌مدد ابهام و شمولیتی که در آن هست بزرگ‌داشت و تعظیمی برای آن عاقل در نظر گرفته شود. آیاتی نظیر «ووالدٍ وماولد» که

نفرمود «و من ولد» و مراد پیامبر عظیم‌شان خدا حضرت اسماعیل ذبیح است؛ و «والله أعلم بما وضعت» به جای آن که بگوید: «بمن وضعت»، یعنی «خدا عالم است به هر آن چیز عجیب و با عظمت و عظیم‌الشانی که زاییده است» (السمین الحلبی ۱۴۰۶: ج ۱۱، ۶)؛ و «ونفس و ما سواها» که در این جا دیگر خود ذات قدسی پروردگار مقصود است که برای آن از ما به منظور تعظیم و بزرگ‌داشت استفاده شده است. بنابراین، اطلاق و حمل ما بر جماعت عقلا نه تنها وجه ضعیفی نیست و نشانه ضعف قول صاحب معنی هم نیست، بلکه آن‌گاه که قوت، شکوه، و تعالی موجودی از حد مألوف آن فراتر رود و تشخیصی دیگرگونه یابد، از ما برای تحقیق این بزرگ‌داشت به جای من استفاده می‌شود.

## ۲.۵ اشکالات سطوح نحوی

### ۱.۲.۵ زائده‌بودن در نحو و معنای صحیح آن

در بند ۴ صفحه ۲۶ عموماً راجع به زائده‌بودن رکنی از ارکان کلام در زبان عربی نظر مؤلف این است که عنصر زائدی در ساختار کلام عربی وجود ندارد که نظر ناقد این کتاب نیز همین است، ولیکن استنباطی که ناقد از کلمه زائده دارد، معادل کلمه «افزودنی» در فارسی است؛ به این معنی که هرگاه در عربی گفته می‌شود فلان حرف یا ادات زائده است، مقصود آن است که عنصری به عناصر کلام افزوده شده است تا تقویت‌کننده و عامل انسجام بیش‌تر کلام باشد، نه این که رکنی از ارکان کلام اضافی است و جایی در ساختار آن ندارد. درست مانند چاشنی‌ها و ادویه‌هایی که بر غذا افزوده می‌شوند و یقیناً کسی نمی‌گوید که فلان ادویه یا نمک در غذا اضافی است، بلکه گفته می‌شود که نمک یا فلفل به غذا افزوده شده است تا طعم و کیفیت آن را بهبود بخشد و از آن‌ها به‌عنوان «افزودنی‌های مجاز» یاد می‌شود. مانند افعال ثلاثی مزید که در آن جا هم کسی حروف افزوده‌شده بر بنای ثلاثی مجرد فعل را زائد و حشو نمی‌داند، بلکه حروفی به‌شمار می‌روند که به بنای کلمه افزوده شده‌اند تا معانی تازه‌تر و متفاوت‌تری را افاده کنند. با این نگاه و قرائت، جزء زائدی به معنای اضافی و سربار و غیرضروری در کلام عرب وجود ندارد، بلکه افزودنی‌های مجاز صرفی، نحوی، و معنایی هستند که کاملاً عامدانه افزوده شده‌اند و تأویل‌پذیرند. بنابراین، اشکال نگرش نویسنده کتاب درباره این مسئله آن‌جاست که واژه «زائده» را درباب مسائل نحوی به معنای «اضافه و مهمل‌بودن و جزء ناکارآمد و غیرضروری» در نظر گرفته‌اند که بودن و نبودنشان یکی است، درحالی که زبان عربی زبانی گویا، پویا، و هدف‌مند است و حرف، ادات، و



عنصر زائدی که فارغ از هرگونه کارکرد ساختاری یا معنایی بوده و فاقد وجه اثرگذاری در بافت کلام باشد در آن یافت نمی‌شود و بنابر قاعده «زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی» و نیز «اختلاف المبانی دلیل علی اختلاف المعانی» (بنگرید به مقدس اردبیلی بی‌تا: ج ۱، ۱۷۰)، هرگونه افزودنی بر اجزا و عناصر کلام بی‌شک موجب تقویت یا توثیق یا تأکید معنا یا جلوه‌گر ساختن وجوه دیگری از معنا می‌شود که بدون آن عنصر افاده نمی‌شود.

### ۲.۲.۵ خودارجایی در تبیین آرای مشهور نحوی

در صفحه ۲۷ ذیل توضیحات «ألا» مؤلف محترم چیزی را به‌عنوان استنباط شخصی گفته و به خود نسبت داده که در بعضی از نسخ خطی و نسخه‌های چاپی خود معنی وجود داشته و بدان تصریح شده است و آن است که «ألا» در «ألا تعلوا علیّ» دو کلمه متشکل از «أن» و «لا» است و «أن» در آن یای ناصبه و «لا» ادات نفی است یا آن مخففه از ثقیله و لا ناهیه است (ابن هشام ۱۹۶۴: ج ۱، ۷۷)؛ معلوم نیست مؤلف محترم چگونه این رأی را به خود نسبت داده یا زحمت مشاهده اصل کتاب را به خود نداده است.

هم‌چنین در صفحه ۴۳ ذیل بند ۲ درباره آیه شریفه «یبین الله لکم أن تزلوا» معلوم نیست دوباره مؤلف محترم با چه منطقی آرای مطرح‌شده دیگران را به خود نسبت می‌دهد و با انبوهی از طول و تفصیل مثلاً اجتهادی ندای «وأقول» را مرتباً سر می‌دهد! این وجه تعلیلی (مفعول‌له‌بودن) برای «أن تزلوا» به‌هم‌راه دو وجه دیگر که یکی به تقدیر «لا»ی محذوف باشد، می‌باشد: «یبین الله لکم الأمر أن لا تزلوا» و دیگری مفعول‌بودن «أن تزلوا» مستقیماً برای «یبین الله» است؛ یعنی «یبین الله لکم الضلالة لئلا تقتربوها... الخ!» و هر سه این وجه در کتب نحوی و از جمله در تفسیر سمین حلبی به‌وضوح آمده است (بنگرید به السمین الحلبی بی‌تا: ۱۷۶). بنابراین در ساختار یک پژوهش نقدی سترگ و ستوده روا نیست که پژوهش‌گر استنباط این آرا را به خود انتساب دهد، تا مخاطب در ادراک صحیح رویکردهای نقدی او دچار تشویش نشود.

در صفحه ۸۴ و بند ۳، تنها با اتکا به دو شاهد مثال که آن نیز قابل‌تأویل و تخریجات گوناگون است، بدون ذکر توجیهاست مستدل عقلی و اجتهادی، اقرار به جواز منصوب‌شدن معرفه پس از لاسیما داشته که برخلاف مشی و روش نحویان در تخریج وجوه نحوی لاسیماست. یادآوری این نکته ضروری است که همیشه برافراشتن پرچم مخالفت با عرف مألوف در مباحث نحوی لزوماً نگارنده را به انقلاب و دگرگونی در پردازش نوین ساختارهای نحوی نمی‌رساند، بلکه همواره مشی‌ای منطقی‌محور باید در دستورکار باشد.

### ۳.۲.۵ کمینه‌گرایی و تضییق در استنباط معانی ادوات نحوی

در بند ۱ ذیل «إمّا» در صفحه ۳۶، مؤلف هم در این جا و هم در جاهای متعدد دیگر در باب تقسیمات و وجوه و انواعی که برای ادوات مختلف زبانی و معانی حروف ذکر شده است اصرار دارد که وجه اصلی را همان وجه یگانه و محوری بداند (مانند آنچه پیش‌تر راجع به إذ، استفهام، ...) گفته است و سایر وجوه معرفی شده در کتب نحو را وجه به‌شمار نیاورده، بلکه اغراض یا مفاهیم استنباط‌شده‌ای برگرفته از سیاق و قراین عبارات محسوب کرده است که هیچ لزومی به این کمینه‌گرایی و تلاش بیهوده برای کاهش رده‌بندی تصنیفات علمی نیست و جالب است که خود اذعان دارد که معنای اصلی آن فقط یکی است، ولی در ادامه می‌گوید که «معانی دیگر» مستفاد شده از آن از قراین برداشت می‌شوند، یعنی دلیل معنی حساب‌نکردن معانی دیگر را مستفاد شدنشان به واسطه قرینه بیان می‌دارد که اصلاً دلیلی منطقی و عقلانی نیست.

در صفحه ۵۶ نیز، بنابر مشی مألوف خود، معانی «باء» را کاملاً زدوده و تنها یک معنی (إلصاق) برای آن مقرر داشته و سپس بدون هیچ توضیحی در سطر بعدی (سطر ۲) درج کرده که این معنی نه اولین معنای باء که آخرین آن‌هاست! این هم توهم است و هم تناقض؛ زیرا اگر وی تنها یک معنی برای «باء» متصور باشد، دیگر اول و آخری برای آن در تصور نیست. سپس در بند ۳ از همان صفحه، پس از آن که به دفعات در صفحات پیشین کتاب به معنای زائده بودن ادوات در زبان عربی تاخته و از اساس اصل زیادت را مردود دانسته است، این جا در چرخشی ناخواسته به زیادت باء اذعان داشته و گفته است: «أمسکتُ بزید». گفته من این است که بر فرض ثبوت این استعمال باء زائده است؛ چراکه در این صورت معنایی برای آن متصور نیست تا بتواند مانند باء در آیه شریفه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» باشد. ابتدا چیزی را به دفعات رد کرده، سپس در حال اضطرار و تأویل بدان تمسک جسته است که مشی‌ای غیر صحیح و متناقض‌نماست.

هم‌چنین در ادامه همین مسیر انحرافی در بند ۶ صفحه ۱۰۲، مؤلف افاده و اقتباس معنی مقایسه از «فی» را غلط‌ترین و بی‌ربط‌ترین کلامی می‌داند که تاکنون شنیده است (وهو أفحشُ کلام سمعته حتى الآن) و ابراز داشته که معنای مقایسه در آیه شریفه «فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة إلا قليل» را از خود سیاق کلام می‌فهمد، نه افاده «فی». برای اثبات بطلان این مدعا، علاوه بر تصریح ابن‌هشام در معنی (ابن‌هشام ۱۹۶۴: ۱۸۴) بر ثبوت وجه مقایسه برای «فی»، ابن‌عاشور هم در کتاب التحریر و التنویر با شرحی مفصل در این باره

وجه مقایسه را مستنبط از ظرفیت «فی» می‌داند و می‌گوید: «و حرف فی در قول پروردگار فی الآخرة دلالت بر معنای مقایسه دارد، و مقایسه را از معانی فی به‌شمار آورده‌اند... پس محققاً مقایسه معنایی است که به‌واسطه استعمال حرف ظرفیت حاصل می‌شود» (ابن‌عاشور ۱۹۸۴: ج ۱۰، ۱۹۸). و در آخر باید اضافه کرد که اگر بنا بر قول مصنف معنای مقایسه از خود کلام مستنبط باشد، نه به‌واسطه «فی»، باید کلام بدون وجود «فی» هم افاده معنای مقایسه کند و بود و نبود فی در آیه مدخلیتی در القای این مقایسه نداشته باشد؛ که فساد این موضوع بر کسی پوشیده نیست.

### ۴.۲.۵ کارکردشناسی آن مخففه و نحوه عملکرد صحیح آن

در ذیل صفحه ۵۰ مؤلف به‌ضرس قاطع بیان داشته که هرگز حتی یک مورد هم دیده نشده است که آن خفیفه در آن‌جا عمل کند، مگر آن‌که اسمش حتماً ضمیر شأن بوده است. در صورتی که این تقریر ادعایی ناصحیح و برخلاف اصول متواتر نحوی است. ابن‌عقیل در ذیل این مبحث می‌گوید:

کسی که شرط عملکرد آن مخففه را تقدیر ضمیر شأن محذوف دانسته تنها ابن‌حاجب است! و اما ناظم (ابن‌مالک) و قاطبه نحویان این شرط را لحاظ نکرده‌اند، چراکه این‌ها ضمیر شأن را خارج از قیاس می‌دانند، پس تازمانی که وجه دیگری بر توجیه کلام وجود داشته باشد، کلام را بر آن حمل نمی‌کنند. و بدین سبب است که سیبویه در آیه شریفه «أَنْ يَأْتِيَ بِرَأْسِهِ قَدْ صَدَقَتِ الرَّؤْيَا» ضمیر کاف محذوف را به‌جای ضمیر شأن محذوف مقدر دانسته «أَنْ يَأْتِيَ بِرَأْسِهِ قَدْ صَدَقَتِ ...» (ابن‌عقیل ۱۹۸۰: ج ۱، ۳۸۳).

دیگر آن‌که اگر اسم آن مخففه (چه ضمیر شأن و چه غیر آن) محذوف باشد، خبر واجب است جمله باشد؛ ولی اگر اسم آن مخففه یادشده باشد، به‌ندرت دیگر لازم نیست خبر حتماً جمله باشد، مانند قول جنوب بنت عجلان «لَقَدْ عَلِمَ الضَّيْفُ وَالْمُرْمَلُونَ ... بِأَنَّكَ رَيْبٌ» (همان: ۳۸۵). پس به‌وضوح می‌بینیم که اولاً در تمام کتب نحوی (برخلاف ادعای حاجی علی) آن را خفیفه نخوانده، بلکه مخففه خوانده‌اند (بنگرید به السیوطی ۲۰۰۶: ج ۱، ۴۵۳) و این یعنی این‌که آن مخففه برخلاف زعم ایشان مستقلاً ماهیت نحوی ندارد، بلکه تخفیف‌یافته آن است. و دوم آن‌که مواردی ولو اندک در شعر فصیح و مورد وثوق عرب یافت می‌شود که آن مخففه در آن بدون تقدیر ضمیر شأن محذوف عمل کرده است.

### ۵.۲.۵ کارگردشناسیِ ناصحیحِ فاءِ جواب شرط

در صفحه ۹۸ ذیل بند ۵، در ضمن مجموعه آیاتی که مؤلف برای جواز (نه وجوب) دخول فاء بر جواب شرط ایراد کرده‌اند، در یک مورد آیه ۱۰۳ بقره را آورده‌اند: «ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خير» که معلوم نیست ربط و ضبط ایراد این آیه شریفه در این موقعیت چیست! چنان‌که می‌دانیم بحث دخول فاء بر سر جمله جواب شرط (آن هم در صورت احراز شرایط) مختص ادوات شرط غیر «لو» است؛ زیرا «لو» شرایط منحصر به فرد خود را دارد و از دیگر ادوات شرط متمایز است (از باب وجوب عقد سببیت و مسببیت برای زمان ماضی، و دلالت بر امتناع، و غیر جازم بودن و دخول لام بر سر خبرش به جای فاء و...). بنابراین در باب دخول فاء بر سر جواب شرط اصولاً و تحقیقاً لو جایی ندارد و از حیث این مسئله خارج است (القوجوی ۱۹۹۵: ۵۶)؛ و آنچه در موضعی برای ربط جواب به شرط بر سر جزای لو وارد می‌شود لام است نه فاء، آن‌چنان‌که در آیه شریفه مورد استشهاد مؤلف نیز آمده است، مگر آن‌که لو در حیث تمنی قرار گیرد و افاده رؤیای ناممکن کند که در آن صورت دیگر شرط نیست، بنابر قول ابن ضائع و ابن هشام لو مستقلاً اداتی برای افاده معنای تمنی است (ابن هشام ۱۹۶۴: ۲۹۵)، و فائی که فعل مضارع بعد آن منصوب می‌شود پس از آن قرار می‌گیرد، مانند این سخن پروردگار: «لو أن لنا كرة فنكون من المحسنين»؛ و اگر هم بنابر بعضی اقوال در حالتی که معنای تمنی دارد، همان «لو»ی شرطیه باشد که مضمون تمنی گرفته است این «فاء» فاء جوابش نیست، آن‌چنان‌که در شواهد شعری معتبر عربی مواردی آمده که پس از لو مفید تمنی دو جواب آمده است؛ یکی فعل مضارع منصوب به فاء که همان جواب تمنی است و یکی هم جوابی مقرون به لام که در جواب لو مرسوم است و ذکر می‌شود؛ مانند این بیت مهلهل بن ربیع:

فلو نیش المقابر عن کلب  
فیکبر الذنائب ای زیر  
بیوم الشعثمین لقر عیناً  
وکیف لقاء من تحت القبور؟!

(همان: ۲۹۶).

که هم جواب مقرون به فاء برای وجه تمنی آمده (فیکبر) و هم جواب لو مستقلاً به عنوان ادوات شرط مقرون به لام آمده است (لقر عیناً). ذنائب و شعثمین نیز اسم دو موضع‌اند. بنابراین، آوردن این آیه توسط مؤلف (ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبة...) در میان انبوه شواهد دیگری که برخلاف لو برای دخول فاء بر سر جوابشان موضوعیت دارند، کاری غیر دقیق و نسنجیده است.

### ۶.۲.۵ قسم‌های منفی قرآن و توجیهاات صحیح آن

در صفحه ۱۳۷ سطر ۲، در توجیه ورود قسم‌های منفی در قرآن (لا أقسم بیوم القیامة و...) با کنار گذاشتن تمامی موارد توجیهی و تخریجی که برای آن وجود دارد و در کتب تفاسیر ادبی موجود است، تنها به یک وجه مصطنع از نزد خود استشهاد می‌کند و آن هم این‌که بعضی مقولات از آن‌جایی که اهمیت بسیار والایی دارند، ارزششان به ترک قسم خوردن به آن‌هاست و برای رعایت نهایت احترام به مقام منیع آن‌ها و نیز نکاستن از شأن و منزلتشان بهتر است بدان‌ها قسمی خورده نشود تا عظمتشان حفظ شود! برای تبیین وجه فساد قول وی تنها یک دلیل یا یک پرسش کافی است و آن هم این‌که پس آیا سایر مواردی که خداوند متعال در قرآن به آن‌ها به‌وفور قسم یاد کرده‌اند (چون خود وجود ذات مقدس ربوبی «فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم...» و «ونفس و ما سواها»؛ نیز جان شریف خود پیامبر «العمرک إنهم لفسی سکرتهم یعمهون...»، «واللیل والشمس والنهار والقمر»، و...) موجودات چندان باارزش و باعظمتی نیستند که بدان‌ها قسم ایجابی یاد شده است؟! و این‌که خداوند به این‌ها قسم یاد کرده‌اند، آیا بنابر توجیه مؤلف بدین معناست که این قسم از موضوعات مورد قسم چندان عظمت و تکریمی نداشته‌اند که به خداوند به جهت حفظ نهایت احترام قسم خوردن به آن‌ها را ترک کند و یا از فعل منفی قسم برایشان استفاده کند!؟

### ۷.۲.۵ مفروض داشتن اعراب ناصحیح جزم بر فعل منصوب

توضیحات صفحه ۱۸۲ کتاب ذیل بند ۴ اعراب نصب یعلم در آیه «ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابین» و فتحه واقع بر آن را راجع به رفع التقای ساکنین از «یعلم» دوم و فعل «یعلم» را مجزوم و عطف بر «لما یعلم» نخست می‌داند و در پاسخ به سؤالی احتمالی که «عرب اگر بخواهد رفع التقای ساکنین کند، از کسره استفاده می‌کنند؟» گفته است که هرگز چنین نیست و بلکه احیاناً از فتحه نیز برای رفع این التقا استفاده می‌شود و مثال «من السماء» را آورده که کاملاً در فضای غفلت از موضوع طرح شده است. در صورتی که فتحه‌ای که در مثال وی بر روی نون «من» قرار گرفته به سبب مکسور بودن حرف میم ماقبل و جلوگیری از توالی و استتقال کسره‌هاست که مفتوح شده است. چنان‌که اگر بخواهیم بگوییم «من الغلام؟» و رفع التقای ساکنین کنیم، بالعکس نون من را به سبب همین عدم توالی فتحات مکسور می‌کنیم: «من الغلام»؛ پس این قیاس قیاس درستی نیست، علاوه بر آن‌که فتحه، کسره، و حتی ضمّه (در مواردی در ضمائر هم و کم) ممکن است در اسماء و

حروف برای رفع التقای ساکنین به کار روند، اما آنچه در کلام عرب (کلام پروردگار، نظم، نثر، و مشهور اقوال عرب) برای رفع التقای ساکنین در «فعل مجزوم» مطرح شده و مورد استعمال اکید است، استفاده از کسره به جای هر حرکتی است، چنان‌که در قرآن حکیم هم حتی یک مورد رفع این التقاء را به فتحه نمی‌بینیم؛ برای مثال آیه «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا..» (بینه: ۱)، «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» (حج: ۱۸)، «فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتِمِ عَلَى قَلْبِكَ» (شوری: ۲۴)، و... ده‌ها آیه دیگر که مطلقاً افعال مجزوم در آن به علت متحرک شدن و التقای ساکنین مکسور شده‌اند. پس وجهی برای استدلال مؤلف باقی نمی‌ماند. ضمن آن‌که توجیه اعراب آیه «وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ» به وجه نصب هم تخریجات مهم و مستدلی دارد که در تفاسیر و کتب مهم نحوی و ادبی به تفصیل بیان شده است.

## ۶. نتیجه‌گیری

پس از بررسی انتقادی مواضع چالش‌برانگیز در کتاب مورد نقد و اصلاح نگرش‌های ناصواب مطرح شده در آن با اتکا به مصادر معتبر نحوی و بلاغی می‌توان نتایج این پژوهش را چنین تجمیع کرد:

نخست آن‌که نویسنده براساس منویات اولیه خود که از عنوان پرطمطراق کتاب نیز برمی‌آید قصد داشته است ساختار شکنی کند و در بسیاری از مباحث مألوف نحوی که قرن‌هاست مطرح و مورد تبعیت اصحاب نحو است آشنایی‌زدایی‌های گسترده‌ای به‌منصه ظهور برساند که با دقتی ژرف در نحوه تقریرات مباحث ایشان درمی‌یابیم که قسمت عمده‌ای از تلاش‌های وی در واقع تخطی از اصول اولیه مبانی نحو و اهمال قواعد ثابتۀ آن بوده و در موارد بسیاری مؤلف ساختارهای صحیح و اصولی علم نحو را شکسته است. کتاب تقریباً مستند به هیچ پشتوانه نحوی نیست و مؤلف عامدانه یا از روی سهو از نظام ارجاع و احواله غفلت ورزیده است و در موارد بسیاری مخاطب نمی‌تواند صحت و اصالت مباحث مطرح شده را به‌طور دقیق ارزیابی کند و به درک درستی از آن‌ها برسد. به‌نظر ناقد چنین منهجی در تألیف کتب تحلیلی نحو بیش‌تر شبیه به شخصی‌نگاری نحوی و تقریر ذهنیات خام و گذرای نویسنده درباب مسائل اجتهادی است. بنابراین، اثر یادشده اساساً فاقد مستندسازی محتواهای نوین مطرح شده در خود است و سطح ارجاع‌دهی در آن بنابر رویکرد انقلابی‌ای که مؤلف مدعی آن بوده در سطح بسیار نازلی است و اثربخشی چندانی برای ارتقای سطح کیفی کتاب ندارد.

هم‌چنین، فرایند تولید محتوا به قلم نویسنده بسیار تکراری و یک‌نواخت و ملال‌آور است و ساخت و پرداخت مسائل نحوی نیز با رویه‌ای یک‌سان و ملال‌آور طرح‌ریزی شده است که کتاب را از فضای نگارش دقیق و هدف‌مند نحوی دور می‌کند و از رغبت مخاطب برای پیش‌روی در سیر مطالعاتی کتاب کاملاً می‌کاهد. هم‌چنین، این آرای منحصر‌به‌فرد عموماً به لحاظ نحوی ساختارگریز است و در جاهای بسیاری از منطق نحوی متقن و باورپذیر تبعیت نمی‌کند. موارد متعددی از تحلیلات نویسنده دربارهٔ مسائل ساده و ابتدایی نحو است که وی، با ارائهٔ استدلال‌ات معقّد و پیچیدهٔ ذهنی و براهین عقلی و فلسفی غیرضروری، ذهن خوانندگان متوسط و مبتدی را مغشوش می‌کند و از یک نکتهٔ ساده یک حفرهٔ عظیم در ذهن مخاطب پدید می‌آورد. بنابراین، هرچند نگارنده در جای‌جای اثر خویش بر ارائهٔ الگویی روش‌مند و مستدل در باب مسائل اجتهادی سعی داشته است، به دلیل نداشتن رویکرد مناسب به چیدمان منطقی موازین نحوی از گذشته تا کنون و نیز به علت عدم انسجام در منطق گفتاری و گفتمان‌کاوی صحیح نقدی در جرح و تعدیل و سامان‌دهی آرای پیشین نحویان توفیق چندانی نداشته است.

درنهایت، مؤلف در مواردی که دربارهٔ یک مسئلهٔ نحوی آرای متضارب و متعددی وجود داشته و موردخلاف بوده است، بدون ذکر حتی یک مورد از تخریجات موجود در کتب نحوی مستقیماً اقدام به صدور رأی می‌کند و با این رویکرد حتی امکان مقایسهٔ رأی خود با آرای دیگران را هم از مخاطب سلب می‌کند و در واقع در فضایی سربسته و مخدوش آرای خود را به مخاطبان تحمیل می‌کند.

## کتاب‌نامه

- ابراهیم، مصطفی و آخرون (۱۹۸۹)، *المعجم الوسیط*، الجزء الأول و الثاني، اسطنبول: دار الدعوة.
- ابن جنّی (۱۹۵۲)، *النصائص*، بتحقیق محمد علی النجار، القاهرة: دارا لکتب المصریة.
- ابن عاشور (۱۹۸۴)، *تفسیر التحریر و التنویر*، المجلد ۱۰، تونس: الدار التونسیة للنشر.
- ابن عقیل (۱۹۸۰)، *شرح ابن عقیبی علی ألفیة ابن مالک*، الجزء الأول، القاهرة: دار التراث.
- ابن منظور الإفريقي (۲۰۰۵)، *لسان العرب*، الجزء الرابع، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ابن هشام الأنصاری (۱۹۶۴)، *معنی اللیب عن کتب الأعارب*، بتحقیق الدكتور مازن المبارک و محمد علی حمدالله، مراجعة سعید الأفغانی، دمشق: دار الفكر.
- الجلالسی، بئینة (۱۹۷۱)، *القیاس أصلاً من أصول الفقه*، لبنان: دار الکتب العلمیة.
- الجوهري، اسماعیل بن حماد (۲۰۰۸)، *الصّحاح*، اعتنی به خلیل مأمون شیخا، لبنان: دار المعرفة.

٢٥٢ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۴۰۰

حاجی علی، حمید (۱۳۸۴)، *ثورة نحویة فی هیئة تعلیقة استدلالیة علی مغنی الأديب*، قم: تشیع. الخطیب القزوینی (۲۰۰۳)، *الإيضاح فی علوم البلاغة*، وضع حواشیه ابراهیم شمس الدین، لبنان: دار الکتب العلمیة.

الزّمخسری (۲۰۰۸)، *تفسیر الکشاف*، ضبط و توثیق اَبی عبدالله الدانی، المجلّد الثانی، لبنان: دار الکتب العربی.

السّکاکي (۱۹۸۷)، *مفتاح العلوم*، ضبط و تعلیق نعیم زرزور، لبنان: دار الکتب العلمیة. السّمین الحلبي (بی‌تا)، *الدّر المصون فی علوم الکتب المکنون*، تحقیق الدكتور أحمد محمد الخراط، الجزء ۴، دمشق: دار القلم.

سیبویه (۱۹۹۲)، *الکتب*، تحقیق و شرح عبدالسلام هرون، الجزء الثالث، القاهرة: مكتبة الخانجي.

الطنطاوي، محمد (۱۹۹۵)، *نشأة النحو و تاریخ أشهر النحاة*، مصر: دار المعارف.

عبدالقاهر الجرجاني (۲۰۰۱)، *دلایل الإعجاز*، علّق علیه السيد محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفة.

علاء الدين محمود (۲۰۱۹):

<<http://www.alkhaleej.ae/supplements/page/f9e5e1b3-5016-4b04-8ab8-3df55847ac77>>.

الغلاييني، الشيخ مصطفى (بی‌تا)، *جامع الدروس العربيّة*، راجعه و نّقحه الدكتور عبد المنعم خفاجة، الجزء الثاني، صيدا - بيروت: منشورات المكتبة العصريّة.

الفخر الرازي، محمدبن عمر (۱۹۸۱)، *التفسير الكبير*، ج ۷ و ۱۲ و ۲۲، بيروت: دار الفكر.

فضایلي، حبيب الله (۱۳۶۲ش)، *اطلس خط*، اصفهان: مشعل اصفهانی.

القلقشندی، ابوالعباس احمد (۱۹۲۲)، *صبح الأعشى فی کتابة الانشا*، القاهرة: دار الکتب المصریة.

القوجوی، محمدبن مصطفى (۱۹۹۵)، *شرح قواعد الإعراب لابن هشام*، دراسة و تحقیق اسماعیل اسماعیل مروة، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ دمشق: دار الفكر.

القونوی الحنفی، عصام الدین سماعيل بن محمد (۲۰۰۱)، *حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البيضاوی*، ضبطه و صحّحه و خرّج آیاته عبدالله محمود محمد عمر، الجزء ۱۲، بيروت: دار الکتب العلمیة.

مختار عمر، احمد (۱۹۹۷)، *اللغة و اللون*، القاهرة: عالم الکتب للنشر و التوزيع.

مقدس اردبیلی، احمدبن محمد (بی‌تا)، *زبدة البیان فی أحكام القرآن*، طهران: مكتبة مرتضوی.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷)، *تفسیر نمونه*، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۵۹ش)، *گلستان هنر*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنياد فرهنگ ایران.

الهاشمی، احمد (بی‌تا)، *جواهر البلاغة*، ضبط و تدقیق و توثیق د. یوسف الصّمیلی، صيدا - بيروت: المكتبة العصريّة.

Graves, Mitland (1951), *The Art of Color and Design*, Second Edition, U.S.A.

Luscher, Max (1978), *The Luscher Colour Test*, Ian A. Scott (ed. and trans.), Pan Books.